

لیلی واسه مجنون پیغام فرستاد که انگار خیلی دوست داری منو ببینی؟
اگر ساعت فلان کنار فلان باغ بیایی منم میام تا ببینمت.

مجنون که شیفته دیدار لیلی بود دیوانه وار به سمت قرار می رود.

از فرط خوشحالی چندین ساعت زودتر به محل می رود و آنجا می نشیند، مدتی می گذرد و مجنون خوابش می برد.
در همین حین لیلی می آید و او را در خواب عمیق می بیند. لیلی از کیسه ای که به همراه داشت چند مشت گردو برداشت و ریخت تو جیب های مجنون و رفت.

مجنون وقتی چشم باز کرد خورشید طلوع کرده بود، آهی کشید و گفت: ای دل غافل یار آمد و ما در خواب بودیم.
افسرده و پریشان به دیارش برگشت. در راه یکی از دوستاتش او را دید و پرسید: چرا اینقدر ناراحتی؟
او وقتی جریان را شنید با خوشحالی گفت: این که عالیه!

آخه نشونه اینکه که لیلی به دو دلیل تو رو خیلی دوست داره!

دلیل اول اینکه: خواب بودی و بیدارت نکرده. و بطور حتم به خودش گفته: اون عزیز دل من که تو خواب نازه، پس چرا
بیدارش کنم؟

دلیل دوم اینکه: وقتی بیدار می شدی گرسنه بودی و لیلی طاقت این را نداشت، پس برایت گردو گذاشته تا بشکنی و
بخوری!

مجنون سری تکان داد و گفت: نه!

اون می خواسته بگه تو عاشق نیستی!

اگر عاشق بودی که خوابت نمی برد! تو را چه به عاشقی؟ بهتره بری با گردو بازی کنی.

حالا به نظر شما کدامیک درست گفتن؟؟؟